

سرابگی مخصوص بر حال درگیری مشوب غیوران و جماعه از نهالجهت ساختن کاراموت  
 متعین اند و کارسازی ایشان چنان است که چون یکی از ایشان مژده را بسزای که مخصوص  
 بر حال باشد بر دیگران تمیز اختصاصش را از یکدیگر جدا گرداند و معزاز استخوانش بیرون آید  
 و استخوان در او فریضه اندازند اگر میت تو نگرا باشد در فریضه دیبا و یا فقیر بود در فریضه  
 چرمه آن فریضه را در اندر آید و نیت نام نیت در آن پروما در او و تاریخ و لاوت سل  
 و فالتش را بر شایان نقش کند نگاه گوشتها مرده را از سره در اب بیرون آورده بر  
 برنگه خارج القصر است و اینجا بنیدارند و کاغذی چند که بر آن شمشیرهایه دارند بیاورد  
 گوشتها را از هم جدا کرده و بیخ و غی و دیگر نگذارند که بر آن شمشیر بنشینند و بر تقیاس عملت  
 جماعت انبوت مرده را کار سازی نمایند همچنان سرانندگان علی حده است و پیشه  
 مطرب گوشتها این است غیر شمشیر است که گوشتها در آن بر آن اندازند و نیز و نجایب  
 لغات و تهره که پوشا به باب ابواب حضور سلام که و اثن بن مقتصر اورا حجه  
 سبک است و این سبک و و اثن بن غیر او در و شب کار رفت و ماهی بزرگی صید کردند  
 و در درون آن ماهی کنیری سما بجبال یافتند بی پیراهن با شلوار بهم از پوست او  
 اندونوی را در آن کنیر است بر روی سیزه سوی میکند نوحه میکرد و بعد از سبک  
 بر روی هم می گوید که صاحب تاریخ مغرب تصدیق این روایت کرده و در جامع سبک  
 تاریخ سبک آورده و این جوزی هم نوشته در شهر شمشیر صید و پنجاه و دو و دو  
 مختصر در تاریخ سبک است و در و دیگر شمشیر و جوارح غیره در سن سبک و پنجاه  
 از تاریخ سبک آورده می آوردند در کل و شرب و خواب بیدار می شناسند

ایشان مخالف بود و قضا را یکی مرضی شده بود بعد از چند روز تعضن کرد و دیگری در  
 قید حیات بود و آنغذای و عانی سیکت تا آنکه وی نیز میزد و از قید سخت خلاص گشت  
**فاما بحر طبرستان** که از دریای گیلان و بیکر گان و دریای بابالباب و بحر خزر  
 خوانند طول این دریا از مشرق تا مغرب دو صد و <sup>۶۶</sup> شصت و شش فرسنگ است و  
 عرض دو صد و شصت و شش است این دریا از آنسوی است و یافته بطرف دیگر است  
 و بابالباب منتهی شود و از باب سالک گویند که کوب این دریا خطری عظیم دارد  
 امواجش پیوسته در طعم باشد و درین دریا مدوج و قوع نیاید و این بحر صفت بزرگ  
 دارد که از آن جزایر لفظ سیاه و سفید حاصل شود **آران** ولایت مختصری است  
 در برابر موغان و قشده و از کربوه سنگ بسنگ ناکنا آب آرس ولایت  
 موقانت هوامی این و ناحیه گرمی بابل است و در آران گیاهی است بزرگ و  
 که گیوارد حکما آن را داخل سمیات شمرده اند و حد و آن ملک تا ولایت آرس و  
 و شیران و آذربایجان و بحر خزر پیوسته است و صاحب سالک و ممالک شمرده آن  
 را نیز در اصل این شمرده و در آران چند شهرت مثل تعلیس و سلیمان شایران گنجه  
 برقع آباد در ملکش برقع بوده **بمروج** از بنای قدیم است و سکنه رومی بعد  
 خرابی آن از روس آن تعمیر کرده و قبا و بن فیروز نیز تجدید عمارت آن برداشته و نو  
 در زمان سکنه در آن بوده هوامی ابیات نیک در چنانکه در سکنه نامه تعریف است  
 و هوامی آن بسیار است اما اینوقت آن گل غیر خاری و از آن گل خبر خاری نمانده  
**فردان** شیشه بل نماید و شد خورد باد آمد و انگل از میان برود و پیش از این

انبساط و جبین مارون انداخته است لعلیس نیز از شهرهای معروف آن است و بانی آن  
 نویسنده این بوده و در اسپر شرمه ای کتب یار است و در عجایب المخلوقات آمده که یکی از چشمه ها را  
 ناصیتی است که اگر دره بوضیه در آن گذارند بوضیه نخته گردد و یکی معدوم شود و در تفسیر  
 حمامی بر بابای گرم ساخته اند که بغیر تشنه فروختن هوایش در غایت گرمی است و  
 آن حمام بابا اهل سلام خصاص دارد و در آن بلین اهل سلام و نصاری ساکن اند چنانکه  
 از یک جانب آواز افغان لسمع سید و از طرف دیگر آنگ باقوس و سردیاری نصاری است  
 شصیرت نزه و خطه است دلگشا و بسیار فضلا تعرض آب و هوای گنجه نموده اند و بحق  
 قابل تعریف است و حضرت شیخ نظامی هم گرامی در شهر نیکه گذرانیده در آن زمین مین  
 شده و از شعری انجالیستی شاعره بوده که در شهر غشیا پور اما اصح است که در گنجه است  
 و دیگری ابوالعلا که استماد و خیر فانی بوده و هر دو با هم مناظرات و مشاجرات دیگر  
 بن خطبت بیلقان از بینه قبادی و غیره است قلعه در غایت صلابت در شسته  
 زبانی که با کوخان بزن است بمنت مروش سا که اکثری فضلا و سادات بودند شهر  
 رسانیدند تا آن گشت در صور اقا قایل آمده که لشکر ایلیانی مدتی بیلقان را محاصره کرد  
 تا یکی موصورت فتح چهره نمود و چه بیت میخسنگ یافت نمی شد نزدیک بود که خایه  
 خایه ترکب محاصره نمایند در این باب با نصیر طوسی که ملازم شبان روزوی بود مشوره  
 نمود نصیر گفت تا در خنار بصورت سنگ مرشدیده درون آن را از از زیر پر ساخته  
 بر درون قلعه بر تحقیق و عزاد و افکند و با این حیل آتش را گرفت و بر هیچ آفرید باقی  
 سیات نکردند و نقش آبادی از لوح آتش کز کنگ بداد و فساد خاک ساختند و در

روضه الصفا مذکور است که امیر تیمور گورگان بعد مراجعت از روم در عهد آبادانی بلیقان گردید  
 و نهر برلاس را استخراج نمود و در حبیب پیر آورده که میرزا شاه پرتو ولد او خواست که آن شهر را  
 عمارت نماید بعضی مانع آمده و جومات کثرت هر آینه بجز جوی آبی اشارت نمود و حال  
 جاریست و آبادانی بلیقان از آن بجهت پیوسته به تقدیر امروز دیه آبادی در  
 و مجید الدین بلیقانی شاعر غزالی از آن ملک است خوارزم ولایتی است و اطراف آن  
 بیابان است و باعث آبادیش چنین نوشته اند که یکی از ملوک باستان بر جماعت  
 غضب کرده فرمود که ایشان را بموضع بعد بریزند که از آبادی دور باشد بموجب  
 آنها را درین وقت که حال خوارزم است که در آن وقت چون تیمینی اسرا را از آبادی  
 دور با قاده آورده گذشتند و اجتماع در آن روز بوم نقد عافیت غنیمت شمرده  
 فل بر قامت نهادند و غریبانه بهی روی کاری نهادند تا بعد از چند گاه ملک از  
 احوال ایشان پرسید حقیقت اظهار کردند ملک زاریت شد کس بخص احوال ایشان  
 فرستاد و آن شخص چون بدان مکان رسید دید که جهت خود خانهها ساخته اند و بهی  
 بسیار جمع آورده اوقات بگوشت ماهی میگذرانیدند چون بریان اجتماع خوردند  
 گوشت و زرم نام پیمید بود هر آینه بخوارزم شتهار یافته چون ملک بر سفیت حال  
 ایشان مطلع شده چهار صد زن ترک برای ایشان فرستاد چه جماعت چهار صد  
 نفر بودند بعد از آن توالت و تناسل انگروه بهم رسیدند شمار آنها از تعداد در گوشت  
 و اهل خوارزم اکثر شکری اند و در شجاعت و طغی شگنی نامانی مشهور است که در سبک  
 سلطان محمد بن تغلق خان شکست یافته به شهر مذکور در آمد تا صبح و هزاره سوار

همراه شدند و هوای خوارزم نوعی سرد است که اگر در بلاد آن از شهر مروین روند همچنان باشد  
 که دست و پانجه ضایع گردد و چون موسم کاشتن غرغوزه شود هر س پارچه زمینی را  
 که خارشتر در آن باشد متصرف گردد و سر پوته خار را قلم کرده و شگاف نموده و تخم  
 غرغوزه در آن شگاف گذارد و هر تینه غرغوزه در غایت شیرینی و تازگی بصول می  
 پیوندد و این نوع غرغوزه است سیاج دارد که سوراخی در او کند و صغی از وی برای  
 مانند غسل که از بسیار خوردن آن سستی بنده بدن واقع میشود و مضافات خوارزم  
 یکی اورگنج کبری است که از الملک است و الحال شهر خوارزم عبارت از است و دیگر  
 اورگنج صغری که آنرا بحر جانیه خوانند و بحر جانیه از امهات بلاد چچو است و در فضل آن  
 احادیث در کتب مسطور است چنانکه ابن مسعود رضی الله عنه از حضرت رسول صلی  
 الله علیه و سلم نقل میکند که شب معراج در آسمان چکارم قصری دیدم که در حوالی آن  
 قناریل نور او نغمه بود از جبرئیل پرسیدم که آنچه مقام است جواب داد که این شهر است  
 نزدیک بچچون که هست تو در آن مقام خواب کردی پرسیدم که چچون کدام است گفت  
 نه است که کسی که آن بر فراش میورد و روز قیامت شهید بر خیزد و دیگر کات و در آن  
 و جنوبی مقام قدوة الاولیا حضرت شیخ نجم الدین کبری قدس الله سره است  
 و شهر است شهر است شهر است در غایت محکم و بسیار نموی آنرا احاطه  
 کرده یک راه پیش ندره و آنست خوارزم شاه عمر آن حصن حصین اما من خود ساخته  
 و با سلطان سنجر مخالفت ورزیده و لشکر مغولان تا آنجا محاصره نموده تا آن  
 دست یافته و حلیب سیر است که لشکر مغول زیاد و است هزار و نود و چون فتح شد

و هر نفسی را بیت و چهار کس حصد رسیده بود که قبل رسانیدند و حضرت شیخ کبری نیز  
 در آن واقعه بقر شهادت فایض شد و چون کایت رحمت دختر ابراهیم بن ابراهیم از آنجا  
 و قعاتت بر زمین ملاحظه طالت کلام ناکرده بجز آورده شود از ابوالعباس مرو  
 نقل است که من قصه او شنیده بخوار زمر رفتم و اهل آن شهر سپیدم گفتند که آنست  
 سال است که چون فرشتادب و نان بسبب هیچ طعام نخورده هر چه در وادی او  
 میگویند واقعی است لاجرم زیارت او رفتن زنی دیدم نیک خوی خوب که فرشته  
 دیدار فلک کرد و فروری نوشتن یکدگر زیاده بنمونه نقشی کشیده بر رویا بعد  
 سلام و جواب از وی استفسار احوال نمودم در جواب گفت که من زینب جاری بودم و در  
 فرزندان در ششم وقتی پادشاه ترک حساب بسیار محاصره کرد این آن میل کرد که  
 بیرون روند و با کفار بخار به نمایند و الی شهر با نغمه شن گفت چندان صبر کنید که طاعت  
 عبادت که والی خراسانست بدو مایا یاد تا جمعی از جوانان مجاهد خود را از شهر حرمین  
 انداخته بر کفار حمله کردند و کافران بگریختند و ایشان در عقب میرفتند و چون ایشان  
 از دیوان استیصال کشیدند برگشته برینجا عت حمله آورده چهار صد تن از مسلمانان  
 شهید ساختند چون شب درآمد یکاییل مولای طاهر بن از جرجانیه بامد گذر  
 او بر سر که قتال افتاد آنچه که مجروح بودند بشمار فرستاد و شهید را چون گنودر گنج  
 خاک دفین کرد یکی از شهید شوهری بود چون شوهر خود را گشته دید مگر به و خروج  
 بسیار کردم فظلم رشتن شک چشم من گسخت خاک و خونم یک گریخت  
 شک و از چشم و لب چو گذشت دست در داشت در داشت سینه من

جلگه کردم سوختم قهقهه مختصر کردم نگفتم یا الهی تو سبب آنی که شوهر من کاسب پیشه و بر بود  
 و قوت هر روزه سر انجام می نمود چون امروز وی شهید شده و واسطه کسبش من که خوا  
 شد در این اثنا بانگ نماز شنیدم و بزخواستم و نماز گذاردم و تضرع کنان سر سجده  
 نهادم مرا خواب برپو و در خواب می بینم که من در زمین درشتی ام که سنگ بسیار  
 درو من افغان و خیزان طی آن وادی می بینم و شوهر خود را می جویم ناگاه منادند که  
 که ای زن چه می طلبی گفتم شوهر خود را می جویم او دست خود را دراز کرد و گفت دست من  
 بگیر چون دست او گرفتم مرا بر زمین پاکیزه رسانید که نهایت لطافت و صفا داشت قصر  
 دیدم که هرگز ندیده بودم و نه برای آب دیدم که بر روی زمین جاری بود و بی آنکه  
 کنده باشد مردم حلقه آب شسته بودند و جامه های بنبر پوشیده از بر و فوق  
 ایشان علمهای نورسید خشیده سفره او پیش فکنده طعام می خورد چون نیک نظر کردم  
 جمعی را دیدم که شهادت یافته بودند نزدیک ایشان در رویه های آنجا می نگریستم  
 از شوهر خود آوازی شنیدم که گفت ای همه چون نظر کرد شوهر خود را دیدم که با آنجا  
 طعام می خورد بعد از آن روی اهل مجلس که دوگفت این عورت گرسنه را اگر رضا باشد  
 قدری از این طعام دهم جمع گفتند روا باشد پس مرا چندان نان که در دست  
 داشت بداد و نانی دیدم در کمال سفید و نرمی بطعم از غسل شیرین تریو بجزئی از مسکه  
 صرب تر آن نان بخوردم و گفت برو تا در دنیا باشی زیارت بخورون نباشد و شکر  
 و طعام تو همین بسند است چون بیدار شدم خود را بهر طعام یافته و از آن روز مرا با  
 و نان حاجت دو بومی طعام که می شنوم آرزو بشوم و از اولیای خوارم خضر است

شیخ نجم الدین کبرو شیخ عبدالدین بغدادی که بزرگمردی و فضلای از بغداد و خوارزم بوده است  
 و آن ناحیتی است در آنجا و شیخ علاء الدین قدس الله سره از فضلای و علمای نصیری  
 محمود بن مظفر و ابوالقاسم محمود زرخشری صاحب کشف و زخمی است از عمال  
 خوارزم و ابوالفتح ناصر بن مکارم صاحب شرح مقامات حمیر از خلفای زرخشری  
 و ابوبکر محمد بن عباس است و از وزرای مشهور صاحب محمود بلوچ وزیر جنگیز خان و  
 مسعود بیگ پسرش و از شعرا علاء الدین اوغزبای و حسامی و کاکا و اراکانه  
 ولایتی است در غایت معمولی و آبادانی شریف فرغانه و کاشغر و شالیس تاشکن  
 و جنوبش بلخ و بسبب کثرت خلائق و افزونی غله و بسیاری میوه و نور مواسی و مزار  
 ترنج بسیار است و ولایات دارد یکی از علامات معمولی آنست که هرگز قهر آشوب  
 و اگر شود چندان نیاید و مردمش از رعیت و صنایع شجاع و سپاهیانند معادن  
 بسیار دارد و ما بین جیون و سیون و اقصی منیع جیون بسیار صاحب مالک  
 و مالک کوهستان بازشان است و بعقیده دیگران جبال جانیان و جیون درینجا  
 مغرب و شمال آمده بعد از مضافات بسیار آب و خش بدو ضم گشته بودایت  
 قبادیان پیدر آنجا آب دیگران افزوده جیون بحصول می پیوندد و آنجا وضع  
 نیز پنجاب می نامند و بعد از آن کنار پنج و برنگشته پیچیده خوارزم منتهی شود و در  
 زمستان رود جیون بتبع پنج بندد و منجم شود که چند ماه نوبت و چشمه مع کوه  
 فیله بر آن ششگانه است که لاقی نشود و در آنجا بعد از آن آمده که بدین  
 جیون کوهی است که در آن درختی که در ایام مه گمان بر آن افروزند و در آنجا



بر روی زمین بوده بعد از آن بقدرت الهی آن بزرگ امری شده طیاران نماینده سیاحت  
 نیز روی عظیم است و شش در گستران جانبی است که آنرا میگویند همانند آن بنایر از آن  
 بسیلای ز ولایت را قطع نماید بیکه خوارزم منتهی شود و چون بعضی صغار  
 و بعضی آب شهر خسته خوانند صاحب مسالک و ممالک آن را آب چاه خوانده چنان  
 و لایک دور اندر قندهار است هر چند ابتدا از آن میباید که شهر قندهار از بلاد معظم تو است  
 و از آن بلاد آمده که اول آن شهر را کیکاوس بنایا و پس از آن سکنه رومی سوره  
 حکم بر آن بسته و صد و سی و سی آن خطه گردید و در ختم نام روضه الصفا آمده که در  
 سابق قلعده ششمه که مسافت دوش پنجاه هزار قدم بوده و پسر و شهر و در شهر  
 گشت چون همان پهلوان گشتاسب بدستگار سبزه گنجی یافته فرمود تا از آن گنج  
 قلعده ساخته اند پس از آن گشتاسب این امر را پس با دیگران قلعده را آبادان ساخته بود  
 در میان ولایت ماورالنهر و گستران کشیده چون نوبت بکنند رومی رسیده در  
 آن افزوده تا شمر نامی که از اهل بیخ من بود آن شهر طویران گردانیده چنانکه از آنجا  
 از سی گشتاسب پس از آن گشتاسب را گفت که در این شهر باقی است و گفت و بر  
 برین وجه توجیه کرده اند که چون بوسه شمرین افزودن بر افزودن بجانب شرق  
 نهضت نمود و تخریب چون سوره در آن وقت آید از آنجا که در آن شهر فرمود و در  
 بر این شهر دیگر احدی که در آن گشتاسب را گشتاسب گشتاسب گشتاسب گشتاسب  
 نام است و بعد از آن در زمان سید بن عبدالملک غیبی نامی است و نام آنجا  
 میسرتند را محاصره کرده بعد از پنجاه روز حاکم آنی ظاهر بملک و در آن شهر

که بر سال بیست و یکم در مومند و سید زین العابدین علیه السلام نماید و قلیبه بعد از مصالحه سپه قندهار و سیستان  
 بساخت و بهر تی که یافت و آنرا خست و آنرا در واقعات با بزمی آمده که در آن  
 در زمان پادشاهان حضرت ذوالرؤفین رضی الله عنه مسلمان شده اند و از تابعین  
 قثم بن عباس رضی الله عنه با آن لایست و یافته و بعضی او را از جمله صحابه رضی الله عنه  
 جمعی شمرده اند و بهر بارش در مرقه بر کنار و روزه بنین که پسر شاه شهرزاد  
 و آتشده و سمرقند در زمان صاحبقران امیر تمور گورگان نوعی سحر یافت که بر  
 عطر ایران و توران ریحان پذیرفت بعد از آن میرزا بیگ گورگان در آبادان  
 یافته نهایت کوشید و در وسط شهر سرسره رفیع و خانه امیر ساخته و در آن  
 ظاهر شده و صدی بنا نهاد و کتیبه گورگان از آن بجهت پویش که در آنجا و پیران  
 خراج بنمایند قبل از آن سحر ایلمانی معمول بوده در واقعات با بزمی که در  
 بطریق حکیم در صد و هفتاد شده و این زمان در هند و آن زمان در هند  
 و راجه و در صدی استند که تا حل معمول شدستان آن چنانچه  
 سواد در صدی بسته شده در عهد امیر عباسی بود و در سواد بنام  
 از آن که او دیگر صدی بسته شده که در زمانه سیرت سب لکها و در کتب  
 و خنجر فلاسفه و کلین در آنجا بود و در آنجا نام نیسیده و در سواد  
 بنام نیسیده و در خانه روضه صفا مشهور است که در آنجا شهرت  
 دست بطور آن خوانند و زده مذکور در زعمان مشهور است و در  
 بنام که در سواد بنام نیسیده است که در آنجا شهرت است

حقیقت آنست که بسیار است مشتمله بوده تا سلطان سنجر را با کفار و اثناسی از موضع  
 محاربه دست داده خلقی کثیر و جمعی غفیر لشکر اسلام بدرجه شهادت رسیدند و در زمان تسلط  
 آنها تا آنکه بسیار می از مسلمانان در آن زمان شایسته شدند هر چند معنی این حدیث که از زبان  
<sup>میگوید</sup> عیسی بر آمده بر کعبان و شکر گشته و در طرف سمت مغرب از نیک می باشد و سیاه  
 آب که آب حمت نام در دوازده میان کان گل میگذرد و طرف آن تمام بگیر است و دیگر  
 بورت خاست که سیاه آب زوی گذشته بکان گل می رود و طرف آنرا چنان با حاطه  
 نموده که بغیر از دو سه موضع بای عبور نیست و دیگر اولنگ کول مغالکی است چه کولی  
 بر کوی طرف و قطع آن که مسویه در سمت مغرب میشود مخصوص سبب سمت و اقسام  
 دیگری و امر و آمار و انگور و خر و بوزه که هر کدام از یکدیگر خوشتر و بهتری باشند و چه  
 الاسلام بخارا از ایهات آباد است همیشه مسکن این ایدار عالم و ما من افاضل اولاد او <sup>بود</sup>  
 و هست در نهایت عمومی و نهایت برکت و اقصیه مردمان آنجا و مراعات <sup>است</sup>  
 شر و الله نعمت است برینا نهایت حد و جهده اند و در حساب در آنجا <sup>است</sup>  
 که پادشاه هم زمان این طاعت کرده اند که خستین خان در شهر <sup>شهر</sup> شصت و پنجاه موقه  
 ایوان کل بخار می کرده بعد از چند روز از باب عاظم ایلیان سعادت در گردان <sup>است</sup>  
 بار و می خان آمدند و ابواب شهر مفتوح ساختند خان خود در شهر درآمد چون نزد  
 جامع رسید با شد پیشی امر <sup>شهر</sup> مشغول نمودند و هم از کتاب عالی کرده پر جو و کا  
 ساخته از خان خود را خور کرد و بنیاد <sup>شهر</sup> برپا بست اکابر علماء و اعیان فضلا و اوده <sup>صفت</sup>  
 شرب منع گشت و باقی <sup>شهر</sup> شمش و <sup>شهر</sup> منوی قیام نموده بجامی از آن <sup>شهر</sup>



و غلامی و خواجها بویگر و غیره <sup>سلف</sup> در زمان محمودی سو فورد و گذشته آخر حوادث زمان لوی  
 ویران شد که از آن ضمن دانه باقی مانده و بتدریج جمعیتی از هر جا دست دادند نزدیک بود که  
 روی آبادی پسند باز بنا بر سیستلای نجرانی حکم ایام اول گرفته چون همداری نماند بر  
 عبدالله خان مقرر گشت ابتدا قهر آن برین حکام گشت از آن زمان تا حال محمود و ابدا  
 و نصف در آن شب قمری نیز میگویند چون بزبان <sup>مختبر</sup> و اول نرسید یعنی در خانه ظاهر آن حکم  
 بعد از تسلط بگز خان بدکان اطلاق شده اگر چه آب است اما ارتفاعش نیک بجهت  
 حتی مدو و فصل بجا را طرافس از غلبت حضرت و در این زمان در اواخر طایفه ای که بر  
 گردانید چون در قمری آمد بسیار میباید بر اینجند بر فک قمری نام بر آورده و فر  
 بر جنوبی بر قند و آغشته آنجا پشته و سنگ <sup>سنگ</sup> و در فضا و شعری آنجا است ایام  
 همین ابو بکر مسلم و تلج طمغاج خان و مس لانی یعنی و محمد بن علی سوزنی و کا  
 و عدالین سعد و ناصر و حکیم شمس الامین و سعادالدین و محمد و ولایتی و در  
 و خوابه غصبت و فهمی بوده است <sup>سنگ</sup> در کتابه محمود عالم و قنده  
 شیر قمش که شعر و غزلیش هم قند و جنویش کو همستار <sup>سنگ</sup> از شوالیش اگر چه قش از آن  
 لیا الهی و داشته مثل لیل و المنا و بانگی که در آن <sup>سنگ</sup> در میان سواد سما لیا  
 محمودی لشکر از یک خواب <sup>سنگ</sup> در روز <sup>سنگ</sup> در میان سواد سما لیا  
 چون در فرغانه میباشند تا دیدنش در آب <sup>سنگ</sup> در میان سواد سما لیا  
 اندر آن <sup>سنگ</sup> در میان سواد سما لیا  
 و هلاکت که در آن <sup>سنگ</sup> در میان سواد سما لیا

سیر و از فرمان مردم نیک برخواستند و از بزرگان مثل شیخ محمد باجری و شیخ احمد باجری  
 که شیخ سعدالدین صاحب نهج العباد و جمیع کتب در فرمان هفت شهر بزرگ و خود  
 از آن جمله پنج جانب جنوب و دو بطرف شمال و کشته از ششتری جنوبی یک اند جان  
 است که در وسط فرمانه و کشته و حصارش در غایت جملت و محکم است و چند  
 همیشه بیرون قلعه اش حیرن می باید مسوا و شستی کتیرگان فرغ اول و غار سیاه  
 تدر و گویند و اند جان بسیار می باشد و واقعات باری آمده که در اند جان در  
 یکم شستی و قیچی چهار کس پیر شده اند غله و میوه اش خوب میشود اما بواسطه  
 نیست و آشوب هم در آنجا بسیار رونق نیرسد و آنجا است که اطیاب از او بیرون  
 مروش شمس الدین محمد و امیر نظام الدین صفائی و بجزری و قاضی عبدالمسیح  
 نایب شرف و غرب اند جان و کشته با طافت آب و هوا اطرافش در بهار نهایت  
 طراوت و سرسبزی دارند و چمن و صفت و شان آن شهر هم نیوسید و حضرت خواج  
 قطب الدین که از خلفای خواجه حسین الدین سجری است ندس اند سر به از آنجا  
 مرغیان در غربی اند جان هفت فرسنگی و قمت از نو که انار و زرد آلو از آنجا  
 نیک میشود اما مروش خلف و شت آن میباشند و بعضی که نیک می باشند  
 نهایت نیک می دارند و شیخ طاهر الدین ابوانه که صاحب هدایه قصه است از آنجا  
 سفره کوهستان است باین غرب و جنوب مرغیان برادر فرسنگی بونوا  
 های درون کوه تبین و بوستان رحمان بزرگ محل و مکان در دور کوهستان است  
 جنوب از چمن است و در آن عرض و در آنجا که همیشه همه چیز در سطح است

میگردد مانند کینه بدین سبب آن سنگ عینه میگویند و از مردمش فلک کلام سنی المذ  
 خنده بجانب غربی اند جان واقعتا اند جان پنجه سنگ است و فوا کهن خصوصا  
 آثار بسیار خوب میشود و قلعه اش نهایت صمانت در در شمال رویش نسبت موسم  
 بمثل که فیروزه و دیگر خیزد و رانگوه یافته شود و سکار گانه های نیک دارد و اما وقت اسود  
 چشم بسیار باشد و حدیقه گفته اند که گنجشک او را نولایت اشوب میشود و در میان خنجه  
 و کند با دام که هم از توابع خنجه است و شتی است که همیشه در اندشت باد میوزد گویند  
 وقتی در شوی چند در اندشت رسیده اند و شدت با نوعی بود که ایشان را بکنده است  
 بعد از طلب یکدیگر با درویش گفته تمام می مالک شدند و از آن زمان تا حال آن دشت را  
 درویش می نامند از مردم خنجه کی شش کمال خنجه می و عجیبی و شهبانی است آشنایی  
 در شمال روید بیرون و قحطت در تمام فرغانه بعد از اند جان از آن وسیع تر جهانی نیست  
 و ما اند جان در شرف است و قلعه اش در کمال محکم است و استوائیت و در واقعات با  
 نیز که در شتی هم فرود است که از زیر خنجه در بخارا آمیزیم داده اند و فضل التقدر  
 نیز همین اینجا است شانس که آن رجوع نیز گویند از شجر نامی قدیم است و بدینک  
 نیز شجر است در و اما امروز با شکند و تا شکست هر دست اگر چه در شهرش بجب عمار  
 و سواق و دیگر صناعات چندین تکانی بجای نرفته اند اما صناعاتش بسبب گل و لاله و افود  
 آب و جلای نهایت لطافت و شمایته و در خصوص لاله بخت رنگ که ناصحه نولایت  
 جای با تا شکند و گل سبب خنجه بین میوه مشهور است و در نولایت جای است که در  
 در حدیقه کانی بخوان که در حدیقه کانی بخوان که در حدیقه کانی بخوان که در حدیقه کانی بخوان

در حدیقه کانی بخوان که در حدیقه کانی بخوان که در حدیقه کانی بخوان که در حدیقه کانی بخوان

علی مزیدی از شکر سپید عقب ماند بدین ترتیب خمر و عقاب روس و سب و چین و کور  
 که در اکیمال نیز گویند و مارخ و بقول مؤلف جامع عظیم یافت را یا زره پس بود شنبه که  
 و سه دیگر خلیج و سد سان و غر و پس ز برگرش که او را ترک و یافت اعلان گویند در منزل  
 سیلوک بجای پدر بخت شست و خرگاه و بارگاه از اختراعات او گویند در روز  
 شکار گوشت بریان بخورد و لقمه از دست او افتاد بود اسطغانکه درین شهر بود و نگین  
 چون بفرز بر گرفت و خورد و آن لقمه خوش آمد رسم نیک رضاعم از آن زمان تا  
 نهاد و همچنین از پوست حیوانات پستین و قبا و طاقیه خشن نموده و در آن وقت  
 گشت چنانکه گویند شکر سپید بدین فرس است و از وی پنج پسر زاده اما استاد بخت  
 بخت است اولاد او احقاد گرفتار شد بجانب دیار روس که در جوانی خمر بود رفت  
 لباس موضعی کرد که چهره خود تعمیر نماید و روس دست رو بر سینه طمعه بخار نهاده و  
 سندی از آن بی حرکت و مثل غلبه و در نیز جواب با صواب شنید و آن ایام  
 محاربه دست داد و معتقد به هم شده و از طرف قایم مقاماتند و بجهت شکر  
 بروی تها بود نیز زمین نماند بایکفته در نمایم کند و چین و بی یافت  
 موضعی که تا به بلده چین شکر است و در ساکن گشت و بدقت طبع و نداشتن  
 بدو سه و تگری است شیخ و بافتن به قول کشیدند از خمر از کره پلید یافته از آن  
 گرفته اند و اختراعی کرده از خوردن نموت که در اختراعات خود که تا نایت درین  
 از حدین باقی ماند در اختراعات او است و بدین پسر می بود که در زمان حیات  
 شهر چین را بسوزاند که در این زمان است در زمانه مذکور بود







و چند بحر عظیم دارد و اکثر کرستان در این اقلیدر قعده ترکستان اسم جامع است جمیع  
 بلاد ترکستان را قیلم اول تا اقلیدر سابق اکثر ایشان صحرا نشین اند و از قبایل نگیر بپاری و  
 زیاده ای شجاعت و بیادوت ممتاز اند و بر جادات و شجاعان ایشان دلیل ازین قومی  
 ازینست که حدیث خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله درین نوع در شان آنها وارد شده  
 هر که ترک را بگویم یعنی ترک بگویند ما دام که قصد شما نکنند و ترکان را رومی و منی برون  
 پشمان تنگ و سینه فرغانه باشد و در بعضی کتب نوشته اند که چون در زمان ظهور اسلام  
 قرآن مجید پدید آمد آنجا به بحر می پیش آمده بر زمین انداختند چون در ترکستان رسید  
 اول سزا را بناویده و بحال تعظیم بر بر کشیده چون نخبه جبر بسید یکی از اولیای عرب فرمود  
 که هندوان همیشه خور و بیدار باشند و در هیچ چشمی آه بار او قمری و مغزنی نباشد و  
 ترکان همیشه سردار و زبردست و محترم باشند که کسی بر ایشان غالب شود چون زبان  
 دنیا زبان قدرت هم این حکایت ظاهر شده و میشود در جلد ثالث تصدیق بر آمده  
 که چون شش نوبت بر کوه جودی قرار گرفت بموجب وحی سماوی دیار مشرق و مغرب  
 نافر اسپرند و یافت نمود وی عازم آن زمین شد از پدربزرگوار التماس نمود که او را  
 و ما را آموزد که بچه خواهد بداند بسیار و نوح علی بنیاد علی السلام اسم عظیم است  
 است و ایضاً آن هم می آید پسنگی نقش فرمود و بدوارانی دست و یافت بجای  
 مشرق شمال شتافته هرگاه بدان خواهی بویله آن سنگ سحاب عنایت الهی و  
 فیض آن می و عرب سنگ را جز در طر و خمیان سنگ پیده و ترکان جده ماش گویند  
 و زبان ترکان و ترکبان آن استعارت است از یافت بر اوست مولانا شریف

رواست و تمامی لایت کاشغر و ختن در دامن این کوه افتاده و حد شرق و جنوب  
صحراست که تمام جنگل و بیابانها ریگ روانست و در زمان قدیم در آن بیابانها  
بوده که از آنجا دو شهر نام باقیست که یکی را توب و دیگر را گنگ میگفتند و با  
وزیر ریگ پنهان گشته چنانکه گاهی از شدت باد کناره قلبه اظهار میشود و درین  
صحرا شتران دشتی میباشند که آنها را صید میکنند و در الماک کاشغر بر دهن  
کوه غرنی افتاده از آنکوه آبیکه فرو می آید تمام صرف زراعت و عمارت میشود  
آب یکی سخن نام دارد که در زمان سابق از میان شهر کاشغر میگذشتند نیزه آب  
که یکی از سلاطین آن ولایت بوده آن شهر را خراب ساخته و در یک جانب آن شهر  
دیگر بنا نهاده و آن آب الحال از کنار آن شهر جریان می پذیرد و در کاشغر ولایت  
سوم غبار حسین فضل خواهد که اهل آنجا را بدان مزار اعتقاد بسیار است و  
مخافه آن مزار قبرست که سوراخی در آن قبر گشته اند که صاحب قبر را  
سیکند گویند در جرد و موی او اصداف صوری راه نیافته وینه طلایه کاشغر  
در تاریخ شکست می رود که علمای کاشغر هر گاه مسند شکل شود حقیقت نشود  
سوز خبک زرد و دیگر کاغذ بیرون زنجیر است ابر حاشیه باضمین آن  
یابند و آگیری بکنند است یار کنند که آن نیز قدیم شهری بوده و گویند  
از آن یافته شده است بدینج و بنجر لی نخاوه نزدیک بود و خوشتر از آن  
ساز و چند روز بود که یابند که میرزا با بکر آب در آن سوخته  
سوز افتاده و سرد است که ساختن و عمارت آن بنا نهاد و در آن سوخته



کرده با قدم چشم بچشم محراب توجه نمودند در علمی مردان بسیار بود ای سید که پیشتر از  
 نمیتوانست زلفت و اهل آنز به بوم از شدت تگرگ دارد زمین می زد و در شب تود  
 میکردند و آفتاب بنجابر سر چه بر تو می نماند عیسوی شد و بنجابر جانوسی چند و بدید  
 کلمهها چو زنده زنده ماندند گفتند که حق سبحان و تعالی انوار چشمش بود و در  
 میدارد چه در این کوه سنگی که ایشان می شناسند که هر چه در آن حرارت باشد  
 از آن سنگیزه آورده و هر چه میگیرد و سر سوزی در آن سنگیزه آن کوه می آید  
 سلیه میکند و باران می بارد چون طراوده زمین می نشاندند سنگی که در باران  
 همه اهل او بوییت خود آورده و هر گاه به باران زمین در شش سنگها را  
 یکدیگر حرکت میدادند و بعضی اعمال بدانند میساختند و چیزی در این ترکی می خوانند  
 که برت و باران می بارید و بعضی آقا قضاوت است که در آن کوه و جبهه و غیره  
 کشید و تاریخ مغول مذکور است که در شش سنگها در آن کوه است که در آن  
 این جنگل خان که فضیلت عمل و حسن بود و در آن است که در آن کوه است  
 ختای شکر می آید از سیاق فرمود اول مرتبه ده هزار نفر از این کوه است  
 روان گرد چون پادشاه نظامی از آن واقعه وقتانیت از آن کوه است  
 است و در آن کوه است و آن قشور از آن کوه است و در آن کوه است  
 در آن کوه است و در آن کوه است و در آن کوه است و در آن کوه است  
 چاچیان شریف و با است و در آن کوه است و در آن کوه است  
 در آن کوه است و در آن کوه است و در آن کوه است و در آن کوه است

در آن کوه است  
 و در آن کوه است  
 و در آن کوه است

سپان نرو و نیاید العمل غیبی بدو که باران و اوان بارید آخر روز برقی جهان سوز در گرفت  
 چنانکه زد و تپس بر دو صاعقه و سه ما دست و پای شکر ختامی از گرفت توی چون بر  
 و شمع و قف شد با آنکه در روز چهارم همچنان رفت می رسید که گینگ فرو گرفت و بر سر  
 یوت استخوانها تخت بشیرتانیان تیغ بیدریغ از هم گذشته و بعضی سیر و تکیه شدند و  
 لشکر می چنان بعضی چنین ستماصل و نابود شد و چون این خبر به پادشاه ختامی رسید  
 غنی عظیم با فرخت و خود را با ایل و عیال بسوخت و آن یک تدبیر آن ولایت کشت  
 تسخیر یافت و چون قدری از خصایص ترکستان تعلم رسیدند از بعضی ملک  
 آن خبر رسید قاریاب اسم ولایت است و عرصه آن گذر نام دارد و صاحب ممالک و  
 مسالک آورده که طبل و غرض ولایت می کنیزل در یک نزل است و جاهای استوا  
 بسیار در و بعضی گفته اند قاریاب شهر است بالای چای نزدیک بلاد و صاعون  
 و از فحول جبال آن ولایت معلوم ثانی ابو نصر محمد بن محمد لتری است و دیگری اسمعیل بن حامد  
 ابو مری و آن بن از شهر خیمه و سکن آن نون شهری معروف بوده  
 و سال شهر پیش از با کمال از میدان شهر حضرت کبری و شیخ موید از آن ملک اند  
 که شهر ری است در شایسته از آن و در شهر کوشا پیش که بهای استخوان از  
 در رودخانه با سبب جنوب است و شهری بچای دارد و شهری از طرف آن که  
 زمین فایان در می آید و تصرف را بغیر ابقان کس بنزیده و از چای و اقوان است  
 ابرو و استخوان در شهرش که کوی استخوانی که کوههای استخوان و از کوهها که  
 تون زمین کوه شمشیر و ازین کوهستان مزید و نامها از مشرق و مغرب

سو می نمایند و در ختن غله نمی باشد و از اطراف می آرند اگر احیاناً پیدا شود آن با فضل  
 بدی می گیرند و اندام سابق از ختن بجای در عرض چهارده روز میفته اند و با این نوع  
 آبادان که مردم را احتیاج قافله نبوده یک تن و دو تن بضر غنای آمد و شد می نمودند و  
 بحال آن راه بواسطه اجسام قالیان بسته شده و راهی که این وقت متعارف است ضد  
 منزل است و متاع آن ولایت یک کیسه سنگیست که بجز از ختن و کاشغر جایی دیگر پیدا  
 نمیشود و ایضا سنگی از نوعی دیگر که بر سر تخمه و هدیه با طرف و اکثر  
 سبدهای غریبش یکی شتر صحرایی است که آنرا نوعی گرفتار کنند که ازاری باورند  
 بر عهد میشود و دیگر قوام است که در کوه های آن ولایت بسیار میباشد و ضرر او زیاد است  
 ضد هر چه شاخ زدن و لگد کردن و زیر نمودن و لیسیدن او تمام ممالک  
 زیر احدی در تاریخ پیدا و بود که وقتی از قبت بد بخشان میفرم و مابیت و یک  
 کس بودیم در راه قوای را کشیم که چهار کس سعی بسیار معاول شکسته آنرا بر آوردند  
 بعد از آن سخاوت چته خود چند آنکه توانستند گوشت آن برداشتند بنویشت  
 آن باقی مانده بود و سلاطین کاشغر نسل افرا سیان بودند و از آن جمله تالوق  
 بغراخان در سمرقند مشرف شد چون سلطنت تمام ولایت کاشغر  
 را مسلمان ساخت چندین نفر را و او را در کاشغر و ماورالنهر سلطنت پدید آورد  
 و تالوق جدیدی در خانت یافت و چند در شان مرویت که اول من است  
 و در حدود مملکت بسیار مردم بزرگ برخاستند و مولانا سعد الدین کاشغری به حضرت  
 مولوی حاجی تاج محمد بن محمد بن محمد بن مولانا اجمال الدین ترکستانی و مولانا غلام



ایشان باک الوتت رفت آن کنیز را به پهلوی شوهرش میخوابد و این شکرش  
 روزی او را بی آن کنیز را بگیرد و در کس دیگر دوست او و پسران چادری را تاب او  
 گردان و می افکند دست دو نفر دیگری و بد که ایشان چنان تاب می خند که جان از  
 بیرون می رود و بعد از گشتن کنیز و کس از خوشیانشان آتش گرفته در کشتی میزند  
 تا وقتی که آن مرده کشتی به خاکستر میشود اگر او می در آن وقت پیدا شود آتش را میبرد  
 خاکستر را پیشان سازد و آن مرده کشتی و آنند الا او را مقبول در گامی بنظرند و چله  
 اشقیای ایشانند و نیز هر گاه در کس خصوصت و نفع قایم شود و ملک ایشان از  
 اصلاح عاجز میگردد یا که به شمشیر با یک دیگر جنگ کنند هر که غالب شود حق بجانب  
 بصرج قومی بزرگ اند و اصل ایشان نیز از ترک است و اصل اندیاب ریش و  
 نمی باشد و بلاد ایشان بگناه راه است و اگر و راه او قتی ملکی بوده از او در سیمین

بن نام حسن که با حال او او را پادشاه می دانند و حضرت امیرالمؤمنین علی بن  
 ابیطالب را کرم اند و وجه بخاری می پرستند و همه کافر مطلق اند و علامت پادشاه  
 ایشان نیت کدریش و راز و بینی کشیده و چشمهای گلان و آشتی باشد و از علای  
 خراج عشر میگرد و در آن ولایت نزه گاو نمیداشد و نمیزد و بعضی را کتان شکر کشیده  
 از بعضی کند مگون و غایت حسن و با پادشاهان چهارچون عمر و جهلک آن بگذرد و او را  
 غل کنند یا کشتن گویند و مجلس اتص شده و تدبیر ملک در می نمی توانند و بعضی  
 قومی از ترک و ایشان را کیا که در کس از گویند و وسعت و آب و زمین و کلاه راه  
 زیاد است و لباس ایشان بیشتر از حیوانات و علم را به پسران

ویک قسم برای بهای شرب که درین ۵۰ روز شرب میخورند و شادی میکنند و صحبت دارند  
 و ساز میوزاند و کنیزک او را میوزند و در این ۵۰ روز کنیزک شرب میخورد و شاد میکند  
 و بانواع حلای و حلوا و زردیور سر و گردن خود را آراسته میسازد و خود را مین کروه ببرد  
 جلوه می دهد و روز نهم کشتی آورد و هر کجا رویا نگاه میدارند و در میان این کشتی گفته  
 از چوب شمشیر بسیارند و آن قبور بانواع آتش میپوشند و روز نهم آمده بیرون آورده  
 در میان آن قبه میگذازند و تمام ریاضت در پیش او میریزند و خدایق بسیار از مردوان  
 جمع میشوند و سازهای نوازند و هر یک از خوشیان مرده قبه در اطراف قبه وی است  
 میسازد و کنیزک خود را استمال بقبای خوشیان مرده رفته صاحب هر قبه  
 یک تیر باو صحبت دارد چون فارغ شود با او از بند میگویی که صاحب خدای گفت  
 که من حق یاری و شکر و دستداری بجا آورده و همچنین تمام قبه را رفته همه باوی صحبت  
 میسازند چون از آنکار فارغ میشوند سگی را دو نصف کرده در میان کشتی می بندازند  
 و خروسی را نیز سربریه برین یک کشتی می بندازند و بعد از آن جمعی که کنیزک صحبت  
 داشته و سهامی خود را فرش ماه کنیزک میسازند پای برکت است ایشان سخاوت بزرگ  
 کشتی می رود و بعد از آن با کیانی بدست میدهند تا سرور آکنده در کشتی می افکنند و در  
 شرب خورده سخنان میگویند و سه مرتبه ایشان می آید و همچنین باقی کف اجتماع نماید  
 بهای کشتی می رود و چیزی چینه میوزند و در آن قبه که شوهرش گذشته اند می رود  
 شش نفر از خوشیان نزدیک شوهر بیرون قبه رفته در حضور مرده شوهرش نظر  
 بان آن مجامعت میکنند و چون از آن مجامعت یاری فارغ میشوند پیران باقی

دریا تو بر بر سر حکومت نشاند و دیت جا به منصب با گویند و یا قوی بزرگ را چون نماند تیانو  
 بنهایت انجامید جامی خود و بلوک از زانی در شسته و کوک پسر خود آنچه خان ابر سنندغانی شکر  
 گردانید و در میان او ترکان بواسطه کثرت کنت و سامان و ثروت و تدوین و ملت خود را از  
 دست دادند و از نوک و پسر متولد شد یکی زامار و دیگری بر نعل نام نهادند در هنگام  
 یورش مرگ ولایت بدیشان قسمت نمود و ایشان با یکدیگر برادرانه سلوک می نمودند و چون  
 تانار خان فوت شد و پسرش لقون خان بم و میت بر تخت خانیت است و بعد از او ملوک  
 متصدی امر حکومت و پسر از او پسرش ایللی خان و بعد ایللی خان پسرش التمش خان  
 در گذشته اردو خان بر سر زبانی برآمد و از زبان حکومت اردو خان میان تانار و سول  
 موافقت بود چون حکومت آرا باید و خان پسر اردو خان رسید میان دو پسر  
 نعل مخالفت و نزاعت ظاهر شد و در زمان سلطنت سهرنج خان بن بابا و خان که هم  
 سلاطین تانار بود آتش فتنه و عداوت همچنان مآهتیب شد که دیگر آب صلح و صفا  
 از طایف روس گزهری عظیم اند و قوم ایشان جمله سمنانند با او خید  
 اندام باشند و زمان اندیراق در حالت و همه چیزها از طار و نصره چوستان و از طار  
 با زیرت چنانها بر بند و ایتسانهای شان ناتاناز و بحال خود مانند با خیره می بلکند و  
 و دیگر قرار داد آن بلاد است که هر که را هزار دینار است طوق طار اردین می افکنند و چون  
 تراز و نیزه را انداز شایع نیست به پانده خرید و فروخت میماند و نوشتگان را اینها  
 است نهایت عزیز می دانند که شان همیشه در قصه کای نغایت و قله بلان است بر سر  
 و چار خنده و دشگری به به رفته است و میباشند و شهبان این را میخوانند و با یکدیگر

انچه از ضد فکرنیزی می باشد که هرگاه میل مجامعت و هوس مباحثت دارند حضور  
 پادشاه بکنیک صحبت دارند و بتصرف باب اول ثلاثی مجروح مشغول میشوند و پادشاه را نیز چنانچه  
 صد جاریست که از این فرارش وی اندوختی کلان مکلن بجا هر قیمتی ساخته اند که با او چنان  
 مجوز مرغوبی نشینند و مجلس سید اند و هرگاه پادشاه را نیز میلی و رغبتی رسد در حضور  
 امرا و زرا آنها صحبت میدارد و این امر هیچ قیوم نمیدانند و پادشاه ایشان هرگز از بالا  
 تخت پایین نماند هرگاه اراده سوازی دارد و سپردار پیش تخت کشیده از بالا  
 تخت سوار میشود و در وقت فرود آمدن از اسپ نیز بالا تخت بهین طریق فرود آید  
 و در غیر از صحبت بچرخیدن و شاط کرون کاری ندارد و مردمان نیک و علما و فضلا  
 شان باغش و شین و تلخ و شین توجه نمینمایند و کامرانی میکنند و حرکت را کرده  
 شانند و مارگیس و اراخا هر سواد شک و فراخ که در آید عیبی نمی پذیرند و گمان بدین  
 و مقام نمانک هم گویند با نام است خصوصاً گمان دارالملک که کیا ده هم نام دارد  
 و از شطری معروف و مشهور یکی مسکوت دیگری کتیر تور که دارالملک اندک گمان  
 ناموز روس یکی خرساک است و دیگری خرقه که هر کدام ایشان بپوشد و او را  
 از آبادانی بیرون برند قدسی است و نان پیش او میکند از ماگر صحت یافت  
 می آید و از فوت شده بسیار و زنده او را میخورند اگر شخصی باشد که همه  
 و ملازمان اشتبا شد بر چند روز مردم چون گفتار و خبری بگیرند  
 بمیرد میسوزند و بین نوع کلا و اول ده روز در قبر میگذارند و مال در آن  
 پیساند یک قسم از برای دختران و زنان و یک قسم از برای پویش همیشه  
 میگیرند

پادشاه بالکبه سوار جبار در انصاری خوشنوا برآمده چون بعدم بدرقه راه را کم کردند کین  
 از آنجا زنده بیرون نبرآمده و هیچکس لاشه شان هم ندیده و از اطراف آن بیابان پنج  
 شاه با الکل ابائی نیست و در انصحر قسمی از جانوران اند شبیه بوشها که از سوراخها  
 می آیند و مانند بلبل می برینند و این تیرور صاحبان دو مرتبه طی آن وادی بی بیابان  
 نموده و کرت و دم در شش مفعصد و هفت و هفتاد اطراف آن را متصرف گشته  
 اهل اوس شت قباچ و مکی بلاد شمال تخصیص ولایت با جرد و جنگل آن و با  
 و رنگس و قومان چرس و اورو و سیامسکو و قمر و روس و اوس و اقل و غات  
 شده و شهر شریک که درین زمان بقبران مشهور است از حد لیا بوقا که نهایت عموره شمال است  
 و نامش در قیرم و کعبه سیپ نعل مرکب مسلمان شده و سیری جوق و حاجی ترخان  
 سحر گشت و حاجی ترخان شهرت بر ساحل دریای امل واقع شده و شهرت  
 مینع و رفیع است یکجا آب مذکور است گویند در دستمان چون آب بیخ بند  
 و دشمن باسانی میتواند با بنجا و آمدن لاجرم از پنج حصار میسازند و بدین استختمهای پنج  
 برهم چسبند و وقت شام آب بر آن نیز در روز دیگر هم یک وصله گرد و در و ازه بر  
 نشاند و باروی اصل متصل بدان بلند می آید تا مار در شقی این اقلیم  
 میباشند در جلاوت و خصومت و خونریزی شش دانگ اند و جلال و حرمت  
 سفید میسند و آفتاب بخدی می برتند و زبان بخت بان ترک و از در و تا چنانکه  
 مذکور شد بیافت اعلان می پیوند که عبارت ترک بن یافت باشد و ترک بعد از  
 دوست و چهل سال که فوت نمود پنهان ز قایم قایم خود گردانید و در سنگام قایم

هم از آنجا بوده اند و گویند کاشغری که قریب بنه سال در زمان چکان پادشاه کشته شده و  
 تاریخ رشیدی که بنام رشیدخان کاشغری نوشته بین الجهور مشهور است از دست  
 و در ملک کشمیر مدفون شده از سلاطین نزاده های آن ملک بوده است و در زمان  
 سابق شحری بنام بوده و آنرا پانگی میخوانده اند کمال بود عجب و جنود او از یک طرف  
 و طرف طراز کمال بخاره است که بنام همان شحری پانگی می نامند و در طرف آنکه  
 مسلمان بوده اند و علمای و حبیب اللغات طراز بطراز علم و امتیاز از آن دیار بسیار  
 پیدا شده اند و چنانکه کسیر و کاف هر دو فارسی مسکن ریاب حسن و راحت  
 طراز بوده و چنانکه بر این دیار خوانده شود از ضربات لطمه از این چنان  
 نگار طرازه آفریده حسن خوبی روزانه لب و دندان شان بدید پیدا و درج با اوت  
 پر تو مر و آریده ساکنان شش و جز او نیات بخشش از جبهه می پرستیدند و  
 و در نزد ایشان طرازه بنام شهر با ترک است و آنجا که بیست بر قلعه  
 سنگی است بگوشه شبیه بخرگاه و در داخل آنجا است که بر کوه می رود از آنجا  
 می آید و از آن آب بوی خوش افراغ میشود چنانکه اندک جماعتی بوده اند و خود  
 بنی گرفته اند تا آن بزرگ شوهر نیکو و مهربان جمیع ملوکات شوهر بود  
 پادشاه چهار زن نبوده اگر زن میکرد و فی الفور تقییر میداد و در وقت  
 صطری است و در وقت و در آن زمان در آنجا میبودند و در آنجا  
 سکن است و چنانکه در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا  
 اندک است و در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا

و در بسیار شهرها نیز در دو خانهای با نولایت به پدید و ایشانرا عبادتی نیست  
 و در شاهی میان آنها نمی باشد هر که از هشتاد سال گذشته ویران و مرشد خود میداند  
 و در زیر پتله و تراک آنجا گوشت حیوان ماده نخورند و در نولایت قسمی از انگور است که  
 کن سیاه است و منعی پیدا و هم در اینجا سنگی است که چون آن را در آب اندازند آب آن  
 آید و در یکی از بازارها اندیکه است که مقدار یک شبر یعنی یک دست آرد و اگر لشکر  
 در آن شهر طلب خورند و فاکند هیچ کم نشود و خرن هم از بازار است و مردش در بنه  
 این جهان میباشد و بدستور مردم قهرام چون پادشاه آنها را عمر از چهل سال بگذرد  
 ممانس شود و اعضا و انگر و این است که شب در روز با باران زمین آسمان اهر که  
 نماند تا آسمان وجود آسمان از دیگران بزرگ تر است سفنجاب از شهرهای مشرق  
 و از نوز معتبر است در آن شهر طایفه از خدوندان عقل و دانش می باشد که حفظ  
 شصت معروف مشهور در غایت است و نهایت آنست که در کفری الشیخ امر و  
 حکم در تمام و زمین نیست همواره در الملک قیاضه بوده الحال در السلطه است  
 محلیه عمانیه است و با استقبال شصت در و سه طرفش را دریا احاطه نموده بنامی الشیخ  
 در و نهاده اند و حصاری در غایت استواری و نهایت محکم دارد و چنانچه باره برود  
 یکدیگر شنیدند و با این در انگل نباشد که هر چه خوب گیر نیست ارتفاع باره اش  
 بیست و یکد رحمت و آن شهر بسا این رسم قضین و عمارات خورنق این شمال دارد  
 بنامی حصه عالی در آن شهر ساخته و پرورخته شده که از قیاس حساب است و در میان  
 نند شهر خنیکوه پایه هم هست از زیر با انفرق عمارات در وقت شمام از شهرهای

غیرت مانع و مانع است از بطلان آن مسجیت بدانکه بدان که بنای آنرا از حضرت سید عالم  
 علی بن ابی طالب سلام می دانند و در اطراف آن نیز عمارت عالی تعمیر یافته که امکان موسم  
 بیابان و دیگر کسی خواهد که مفصلاً احوال آن شهر عظمت ببرد که ساز و مهر آنجا را  
 بازماند عزیز که درین ایام از آن شهر و مقام آمده بود نقل میکند که در استنبول <sup>۹۰</sup> مسجیت  
 که در آنجا در روزهای جمعه جماعت کثیر نماز جماعت میگذرانند و ایضا قصد حمام است نجاش  
 در آنجا که آبها را از شهر که هر طرفی نمی گزیده است و بازار و دو کالین است از آنجا که در  
 در آنجا که در هر دو سال است که در هر دو سال چندی از جوانان گل اندام صنوبر خرمین <sup>۹۱</sup> سفید  
 بنفشه بود بدینج لطیفه گوشت می باشند و مانند مقاطع حسیب آنها اگر چه <sup>۹۲</sup> سفید  
 مینمایند **نظم** دهرانی شوخی و شنگی رومی رومی و کیوان زنگی ترک  
 نازی شان بزم بازی بپرده دل از ترکی و نازی چشم ایشان چو شکر و <sup>۹۳</sup> شکر  
 هندوی چین بوساز و ایضا مقصد نجاش است که متضمن چنین <sup>۹۴</sup> شکر  
 اصلش محک است و هر محک شصت هزار ثواب است آبادانی آن شهر بعضی <sup>۹۵</sup> شکر  
 بن بتلوس می دانند و برخی <sup>۹۶</sup> شکر و اینک سام بن نوح بر بنای آن <sup>۹۷</sup> شکر  
 شهر که با بجز واقعه از جمله بجز بجز کان بیج مسکوت و آن <sup>۹۸</sup> شکر  
 نیز خوانند در عقب قسط طینه جاری بوده بر زمین <sup>۹۹</sup> شکر و عذاب <sup>۱۰۰</sup> شکر  
 این دریا قبول صاحب نیا <sup>۱۰۱</sup> شکر و اینک <sup>۱۰۲</sup> شکر و این <sup>۱۰۳</sup> شکر  
 جزای بسیار است که در آن مواضع حیوانات غریب <sup>۱۰۴</sup> شکر و این <sup>۱۰۵</sup> شکر  
 در جزای این <sup>۱۰۶</sup> شکر و این <sup>۱۰۷</sup> شکر و این <sup>۱۰۸</sup> شکر و این <sup>۱۰۹</sup> شکر و این <sup>۱۱۰</sup> شکر



در سینه های بزرگ بحصول پیوند و دووم شعبه گمان از پنج فرنگه گو بند بجا و صفت است که  
 مستند شود و اراضی بلغاریه از جمله سوال این دریا است و در اوقات سابقه در بلده  
 قسطنطنیه کینند و که مندره عالی است که در طول زده که بعضی بر این لفظ که در پیوند و  
 آن شماره سوری از زمین خری هم از آن جنس نصب کرده یک است آن سواگری به درود  
 دیگرش نوعی موضوعا بود که گویا اشارت بان است دیگر میگردد و قبیل این ذاک صفت  
 قسطنطنیه نافی از بلده و در عجایب البلدان و تحفه الغریب مذکور است که در قسطنطنیه سواره  
 محکم که قواعد آن باسن <sup>بسیار</sup> زیاده است اندوه هرگاه با در آن در وین روزها هر روز و در  
 وقت بین آن شماره جوز و سفال و غیره ذاک در پایان آن به بند چون با و ساکن شود  
 شماره بحالت خود ایمان آهسته را بنجا برین نتوان آورد و صاحب سفینه عظیم  
 است که در شکار است و در آغوش خانه سنگ منته اند و در شکار شمال زمان  
 و مردان و خراسان و سراسر آن و غیره افتاده گریز با عفتوی بدر و آید با خود  
 شود و بدینجا رود عینه معروف را بصورتیکه مشابه اوبات با انسانی الخور بصورت تبدیل  
 باید و این معنی و آتمه یاد مشهور و مجرب است و قسطنطنیه پوسته در تصرف نصاری معبود  
 تا آنکه سلطان محمد بن سلطان مراد عثمانی در سال <sup>۸۵۴</sup> هجری قمری و نگاه داشت که لفظ بلده <sup>دکته</sup>  
 از بلده آن مجمر است از نصاری متلع کرد و کنایس اما انگل و ران ساخته ساجد بنا  
 و از آنجا الی یومنا <sup>۳۳</sup> در تصرف آمد و بان عالی شاست در اول ملک هم است مخفی  
 بلکه سیاه شاه که پیشتر پست با خود بخان بن ایقان بن اراکوخان بن نویجان بن  
 چلیه مان پیوند و دو قدرت <sup>۳۳</sup> منتهال در مرو بحالت م افتاده با نصاری محاربه و قتال

یازدهمین وفات یافت از طفل پیش هم بزرگ بودستور سگد زانند چون از طفل  
 و ششده اینها و وفات پذیرود در جهان نمود و در ششده عثمان که بود در عقل  
 و غیره است و او فونی تدبیر کیا است ممتاز استثنای بود بر بعضی ولایت و هم دریافت  
 مورخان و هم بتدای سلطنت این دولت غنمی را از آن سال گیرند چه کل عثمانیه  
 تاریخ است و هم از آن اشیا با هم می خطبه و سکه سازی شد و کار او روز بروز با لاکر  
 او را فتومات و نور دست داد و بر بسیاری از آن ولایت و استیلا و ششده سفتند  
 و بدین وقت داعی بیک سگفته در بر ساند فون گشت و او جبهه سورنگ و ضبط و بنای  
 و نظم و انضام صالی مهور قواعد تازه و قوانین ملی اندازد بر تهر خوب و سایر  
 بنیادها چنانکه با حال که این سو و به بیاض میرود آن رسوم و قواعد در میان  
 اولادش مستور و سگفته است و سومی از قواعد و احکام عثمانی بنویسند تا  
 علی روز بروز همه و جاه و جلال و سبب است و استقلال است و در تری و وفات  
 فوری و ششده سیم که راه رود گر بچاد بود بر ششده از ماه رود چون علی  
 بر عثمان احمد پادشاهی و سلطنت اطلاق شد و نند و در آن حال است ان اسلاطین  
 عثمانیه گویند پس از عثمان در تهر ششده سگفته که در مظهره بین و هم است پس  
 و بعد از خون کار سلطان مراد در تهر سگفته از شماره و فون شد بعد از وفات  
 و بعد از یکده تا سهر سیم که رگان بود سیر و عثمان در سگفته در تهر  
 سگفته در تهر سلطان محمد فتح عثمانیه و در سگفته از سگفته در تهر  
 تا آنکه مولوی جان سلطنت سبب بنا کرد و سیر ۱۰۰۰ سگفته در تهر سگفته

در چینی پس سلطان سلیم خیر باد بجان و انهرم نمایان شاه اسمعیل صفوی قریل سلطان  
 علاءالدوله و تیسیر مصر و شام و خوار و عرب و یار بر نموده چنانکه در اوراق گذشته است ایلی از آن  
 گذشته با ایچله سلاطین و همیشه با قبایل و استقلال کجاکم گذرانیده از این زمان که تیسیر  
 شش سال شده روز بروز ترقی در تسلط ایشان واقع است امروز سلطان السلاطین خلیفه  
 اعظم شیخ شاه معظم سلطان عبد الحمید خلیفه ملکه و افاض علی العالمین بر وجهی است تحت  
 پادشاهی و هم درنگ و میر شاهنشاهی درنگ و سایر مصالح و ترقی و جمع قطار بحر و برکن  
 فلیت است و عظمت در و اولاد خیر السلاطین الاسلام بتایید که هر چه در مسند است  
 در نهایت است و بزرگی است که در راه و بازار من غنای و شرف کفر سنگ است  
 افسر شایسته و در سنگ و ترقی قلعه شایسته در عمارت عیش شصت در عهده نهادند  
 و در واره دار و کیکی را با ایلی اندر سپید و در و گریه ایلی الملک گویند بسیار این دور واره در  
 که ستونهای آن را با ایلی است و ستونهای آن را با ایلی است ساخته اندیر بالایی آن بازار است که  
 در و کلنایش نهیست یکبار یکبار رفتند و در عمارت است که از هر یک از او و عهده ستونهای  
 و یکبار و دو عهده ستونهای است و در عهده ستونهای پنجاه در عهده ستونهای ساخته اند  
 و یکبار و دو عهده ستونهای است و در عهده ستونهای پنجاه در عهده ستونهای ساخته اند  
 و در واره های بیرون آن از عمارت و ستونهای بسیار است و یکبار و دو عهده ستونهای  
 تمام این عمارت را حکم ساخته اند و در عهده ستونهای پنجاه در عهده ستونهای ساخته اند  
 طبعی و در عهده ستونهای یکبار یکبار رفتند و در عمارت است که از هر یک از او و عهده ستونهای  
 در واره های بیرون آن از عمارت و ستونهای بسیار است و یکبار و دو عهده ستونهای

الانبیا صلی الله علیه و سلم کشیده اند پنداری که در آدم نظر میکنند و گرداگرد آن یکصد ستون  
 زین است و بر هر ستونی حجری وزنگوهای از طلسم که هر گاه دشمنی قصد نماز کند جز با  
 خود بخورد بر هم خورد نامردم گاه شده دشمن او فکند و این عمارت اگر چه پیشتر کنی بود  
 اما اینوقت از کسی ساخته اند از ولید بن مسلم نقل است که در شهر رومینه بازار بطیاران  
 رسیدم نزد بانی ظاهر شد چون بالای آن برآمدم بازاری دیدم عظیم و طویل که صرافان  
 نشسته بودند چون قدری راه رفتم باز رفته ظاهر شدند فرود آمدم قضای دیدم  
 و پیشش کرده که مردم در آن بیچ و شر و سود و سودا مشغول و شتند و کینه کینه  
 آن قضا ساخته بودند که در سوی مشرق و در می بجانب مغرب نشسته و برین دووا  
 و بیای بیفت رنگ و زلفهای مصر و فرنگ او نخته بودند و دیگر تکلفات بکار برده  
 و در کتاب عیون انسان فی طبقات الاطباء مسطور است که در شهر روم پیشتر شکل انتمس  
 بود که آنرا زبان یونانی اسکال بود یعنی افتاب میگفتند اسکال سلفینوس نیز میخوانده اند  
 و در اینجا صحنی بصورت نشان ساخته بودند هر چه سوال کردند بی جواب گفتی و صحن  
 تصور است سلفینوس بوده در علم نجوم بسیار بود و میگفتند که در آن وقت بنا بر آن بود که  
 اما خطه حرکات شبیه یار و در نهایت مناسبت اوقات کرده بود و هر چه نصب نموده  
 بودند یکی از روحانیت انکواک و روی جلوی کرده و پند هر چه سوال کردند بی جواب  
 باز در وی از نام انصورت مقالین بود و آنچه در غیرین و در آنجا کواکب سلفینوس  
 سیانه حکمای صابیه متعلق است و موید همین است و در آنجا در تمام در کتاب  
 و ارباب تجرید و غیر نجات مسطور است در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا

شلشون شصت و گیت بعضی شلشون و بعضی شلشون خوانند بر کنار محیط واقع است  
 مردمش ندرت نصاری دارند و در اینجا نوعی از سر سازند که چون در چشم کشند سیاهی آن را  
 نشود بپوشان ختیار طلاق و دوست زن باشد و در اینجا چشمه است که هر که بر آن  
 ببرد و ایند کسی او را بخوابی موکل کرده اند که مردم را از رفتن با خود و مانع آید تا هیچ حیوان  
 در آن چشمه نگذرد و شسته از بلاد فرنگت بعضی که شنیده اند و در اینجا صنعتی از مردم  
 باشد که نصف روی ایشان در غایت پیدی و نصف دیگر در غایت سیاهی است  
 زره گران و تیر سران و ولایت اند در اطراف تل باب لا بواب کنوکران گذشت با  
 قاضیهای طویل و رویهای پهن و چشمها بزرگ و بغیر از زره صنعت دیگری دارند اما با  
 غیر دست میداشند و درین باب مبالغه از حد میرند چنانکه اگر شخصی بخانه یکی  
 از آنها میان شده باشد و پس از ده سال بدولایت وارد شده خواهد که جای دیگر  
 منزل گزیند بر سر همان مهم بجا بل و مثال آنجا قبل ازین کار اندی و پیشی بوده و حکم  
 قریب جور و عمل تل باب لا بواب که گوشتهای مردگان طعمه کلاغان ساخته و سخنان  
 در سر بکند شتند در میان آنها هم معمول بوده است و یکصد سال مدینه شریف اسلام  
 شرف شده اند و آنرا فلان شیخ نجابت یافته بروی احتیاق منزل سالکان سالک  
 سخوتی و مالکان ممالک خرد بر روی محبوب تا آنکه چون شمه از کیفیت قبل ششم بود  
 خامه داده اند و چنانست که کنون عتده از کیفیت قبل ششم نیز زبان قلم حواله کرده  
 ختم این باب نماید نظم چو بزم ششم گشت آراسته بان رنگ و بوی دل خواسته  
 همان بکاین دم بعیش و شادمانی هم روزی بزم بزم با طهرم سخن گامزنی کنتم

بی دوستان دوستگانی کنم الا اقلیم اسامع این قایم بر غنوب است و این عایان کن  
 میان حضرت و سیاهل باشد و ابتدای اقلیم حضرت از جانب مشرق است و از انجا بر باد جنوب  
 و باوج که زرد پس بر باد و کیماک و آلمان و شمال بلاد خلیج و جنوب بلاد ترخان و طول این اقلیم  
 از شرق تا غرب شهر و نهصد و شصت و شش و سیل و پنجاه و چهار دقیقه است و عرض شرق یک  
 یکصد و هشتاد و پنج است و سمت این قایم صد و شصت و هفت و هشت و بیست و یک و یک گره  
 است و در این قایم عمارت کتک است و در تمام آن بیست و شش شهر است و بقول بیجا شمس دو کوه  
 غلیب و چهل و ندر و ویران و در شهر ای مسلمانانی که بیمار باران است که نزدیک برو  
 این قایم است و در این موضع شهر از نزدیک بلعاز از انبیه بلعاز است و این  
 یافت است چنانکه پیشتر ای آن وقت دور سکن زمانه آورده که از انبیه سکنه روم  
 تا اول صحرا است و بلعاز شصت و یک بلعاز و کوم سوار و سیم اسل و از طرف بلعاز  
 در کوه شمس و چهل و عرض است و قصور و عمارت آن از خوب بلوط است و بیجا  
 ارضه در ماه زه است چهار طول بلعاز است است و شب قضا نماید چهار سال  
 و این شهر با عقاب بعضی در نهایت شمال و جهت نزدیک قطب شمالی در او این افضل  
 صیف شفق آنجا غلیب نشود و در ناحیه بلعاز مغرب است که نصف نهار آنجا است و بیجا  
 میان و شمس به جانب سیاره است مثل الم و الف و وقت خوردن بهم منطبق گردد و وقت  
 نرسد اگر در این زمانه است خصوص سنگ گزده و شاندرین و چون بر برف گذرد  
 این سنگ گزده شود و از او جاندار کسی مرده است که در بلعاز شخصی دیدم از نسایم و ایان که  
 نهایت طولی آن است و در حد است و شاه آنجا تقرب نماید و در هر شکاری که او بود

بودی و همیشه شدی و خصم هر میت یافتی و اهل باغار جمله مسلمانان اند و در مذبح خفی شعله  
 و سید و با سیرتی پسندیده باعث سلام آنخار چنین گفته اند که وقتی که یکی از بزرگان بدلت  
 و بار و ارگشته قضا را با شاه آن ناحیه عارضه بود که جمیع اطباء از معالجه آن بجز حضرت نبوت  
 و تندرستی آن بزرگ بعرض رسانیدند که اگر ملک عهد نماید که بعد از صحت یافتن  
 مسلمان شود من مقصد دفع العارضه میگردد و پادشاه بعد از شفا یافتن مسلمان گشته  
 و بتدریج مروضش نیز مسلمان شده اند از اولیای آنک یکی حضرت شیخ حسن بلخاریست  
 که قطب وقت بوده و دیگری حضرت خواجه احمد است که حکیم سنائی غریب نامه بنام او گفته  
 و در غزنین بر بالای قبر سلطان محمود و آسوده رحمت الله تعالی علیه انقلاب در غریب  
 سادس افتاد و اگر چه حال او چنانچه است اما بیرون از اقلیم وطن دارند چنانکه پادشاه  
 نماند و معتقدان به زندقه و منکران توحید است و عدولت هر قوم را پادشاهی علیحد است  
 همواره لوازمی مناعت هر یک دیگری از نژاد اگر ایشان را بیکدیگر خلاف و نزاع بود  
 هیچکس خطای آن را بر کسی نماند و اینهاست که در سبب انحراف از اندوختن  
 از سبب انحراف بودی که پادشاهان در سبب انحراف از سبب انحراف از سبب انحراف از سبب انحراف  
 نمایند تا بجهت خود سبب انحراف است بهر سبب از زمان که سربا پر بند بیرون می آید  
 و در بار و بیرون کردند و در وقت بر سر بی گذارند هر چند مسلمانان هم در سبب انحراف آورده  
 بر سر و بی ای اندازند و تا بهر زنی بودی می گذارند و آن دختر از منزل نرو و تا بوقتی که  
 شود پیرش و در مذبح ایشان تا نیست و بجز آن جایزه شایع است و در نزدیکی ایشان موضع  
 است که قومها کتوف از غلبش با جود و با جود از خجسته که گوش را بگشایند و در نزدیکی ایشان

گوش دیگر چون گلیم بر چوبه سانسند و ایشان یک شیره و هم است و در رنگ بسیار چنگا به باد  
 مانند سنگ نواید و کت یا جوج و با جوج با تمقا و بسیاری از اهل تاریخ از نسل یافت  
 بن نوح <sup>علیه السلام</sup> و چون هر یک از او یافت بقطری از اقطار زمین فته آغاز زراعت نمودند  
 یا جوج و با جوج را قصابی از ارضی شرق فته بجای که سگ کند ساخته شد <sup>گشتند</sup> معجم  
 و در بعضی تواریخ بنظر رسیده که چون از قایم بختم بگذری بجای کسی ششاه رو با  
 و ششاه شب آنجا نتوان بود و بعضی بزرگان آن که از آن خود و بجانب چین و هند  
 که در آن نواحی گذر کنند از نسل یا جوج و با جوج جمعی کشیر بوجود آمده است و حضرت عبد  
 ابن عمر رضی الله سالی عنهما روایت میکنند که بنی آدم ده خیز و اندواز <sup>ه</sup> خیز و یا جوج  
 و با جوج اند و نیزه سایر عالم و در بعضی اخبار آمده است که یا جوج و با جوج دو طایفه  
 بر طایفه منقسم هر چهار قسم میشوند و یکفر ایشان نمیدانند هر کس ز نسل خود نمیدانند  
 طبقات یا جوج و با جوج یک طبقات منحصر در صنفهاست ندول جمعی اند که  
 هر یک از ایشان یکصد بیت گز قد بود و عرض بدن آنها شبانه باشد و کوم زمروند  
 هم طول قامت و هم عرض بدن ایشان یکصد بیت گز است سیم گروه اند که طول  
 قطر است ایشان از یک شتر <sup>بجمله</sup> سگند این صنف را گلیم گوش گویند و فیل و کرکند  
 یا جوج و با جوج مقاومت نتوانند کرد و از اجناس و قسام و حوش و بسیار و  
 حیوانات ضلعه هر یک ایشان باز خورد و نجات نیابد و هر که از ایشان بمیرد گوشت او <sup>خوردند</sup>  
 و آنها را المتی و نهی نباشد و در رنگ حیوانات معاش گفته و صوفی <sup>است</sup> ایشان مانند است  
 حوی و عادت دو و دوام دارند و بجز <sup>شکار</sup> صنعتی دیگر ندارند و ایشان را کلمی <sup>شد</sup>



و یا گیرا بگیرند و ضرب کنند قوی تر خون ضعیف تر خورد و در نیک ایشان بسید سفید باشد  
 برین و پنی ندارند چشمهای خود دارند و موی جز بر پیشانی نیست و ایشان از عمر سایر  
 بنی آدم درازتر است و در حد ایشان سز و برف بسیار است هر سال ایشان از ابراز و ما  
 کمان بقتل و اصبی کرده بخورند و چندین ماه گوشت او بگذرانند و صاحب وقت  
 نصف از سورخان دیگر قتل میکند که سیدیا جوج راز و القرمین که بسته و بعضی گفته اند که  
 محمدت ذوالقرنین است که سکن درومی باشد بهرقت میرد ذوالقرنین فرمود تا  
 نامی آن بنویسند و با مس گذاشته و خشکها را با هم مضبوط کرده ساخت طول آن سیصد  
 کرده است و عرض آن یکصد و پنجاه کرده و بنای آنرا آب ساینده و اندر تقاع بر آب  
 کوبن و در روز بربان کشیده اند که دو لخته دارد هر لخته را عرض شصت گز است و تقاع  
 پندار گز و نظری و ضحاست بهر روز و زیج گز از روی که خست و نختانند و قفلی برین  
 زده اند که طول آن هفت گز است و کلیدی نیز او نخته آن هم بعد هفت گز است و  
 در روزنامه وارود و هر روز بر روی کشته ما و فی و پادشاهی که در آنجا است هر جمعه  
 با کعبه یعنی از قوه قوی بیگل و سنجار و در گز نامی گران همراه برود یکبار آن گز را  
 در آن روز در آن درز بکنند تا دگالت بران کنند که این دریا سبالی دارد  
 در این سن به تبت ستموار و که با جوج و حاجوت هر روز یکبار پیش می آید و سید  
 جوج و بیگل و زبان بجایی رسانند که آنکی باقی مانده چون مانده و کوفته شوند  
 بگذرد که صبح آمده سوزش خوریم که چون سحر شود بقدرت آبی آن سدر را بر شوی  
 نیندازند و در زمان حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم آن سدر را سوراخی شد

بقدر گنجایش در نوشتن آن کشته و ترشید می رود اما با تقدیر رسید که آن بیرون نماند  
 برآمد چون بموجب عده ایی وقت بر آمدن آن چهار سدن سدر اسوارح کرده بیرون نماند  
 و در همین افروگید و هر جوانی که یابند بخورند و بر تمام خاق زمان فایده آید و کثرت ایشان  
 باشد که جماعه اول ایشان در ایام عتیق اگر دور آن بهفت کرده باشد تمام می شود و چون  
 دو م از ایشان که رسد گویند در اینجا وقتی آب ده است که چون میزان اهل کفند چندی  
 اینجا کشته نشود در حسن شاه حضرت امام محمد و حضرت عیسی مرتضی بن عبدان بلوچ  
 و با وجع گویند که از تمام بنفیان بر دختیر و سایر اطراف آسمان افکند و قدرت بی تیری از  
 خون آوده باز گردانید سبب خوشحال شوند گویند اهل آسمان نیز مغلوب ساخته بعد از آن حالت  
 عیسی حق تعالی کریمی را با اینها گمارد و این گرم رخصت خوانند و آن کرمان در گوشه ها  
 ایشان روند و جماعت در در یک شب هلاک سازند و مردمی که از ایشان در کوه باقی ماندند  
 متحصن باشند شادی کنان به کانه های خوش باز آیند و بعد از آن حق سبحانی  
 از آن سخت بار کرد روی زمین را از بسا دین ایشان پاک سازد و بدینا در روز  
 سالک الممالک مسطور است که در اثنای عباسی این محتصر خواست که از حقیقت سید پیر  
 با وجع اطلاع یابد بنابر آن در کشته دو صد و شصت و هشت مگر در جوان ربانی و حضرت سید  
 بخص انصر است او از سامه با بنیسه فت و از آنجا بدین وقت  
 در آنجا پیش ترخان که سوزت ترخان دیلان بجز وی گردانید و آنجا علم از آنجا  
 شبیش موزه راه رفته تا بر غلی رسیدند که آن بوی ناخوش می آید و در آن  
 با سید غنی رسیدند که کسی بنظر ایشان آمد و قلعی که جمعی در وی نشستند بوزن آن

در آن وقت از روی دو دوازده نجات بیشتر است و منزل دیگر طی کردند و بعضی رسیدند و بعضی  
 سپاه بجوش و شورش است اگر چه پادشاه اندک بود با صحرای آنجا که بسیار است و از جمله آن زمین با  
 در حقیقت نجات حقیقت است که مستحقان سپاه بجوش و در آنجا بودند و چون اسلام در  
 دور مدینه خفتی بودند و زبان عربی و فارسی می دانستند اما از سلطنت خلفای عباسی خبر  
 نبودند و بعد از آنکه از روزگاری شدند و بضیافت قیام نمودند و روز دیگر بود است و یک  
 سدی بودند سلام کوهی دید و رویه یک بر کوهی فتح گم گناه و سیده بود پیش آن و در میان  
 چنان قلعه و سدی بلند کرده بودند که زیاد و گنجایش داشت و حقیقت سدی بود و کوهی که سا  
 سحر بر آسمان کرد و بعد از ملاحظه غمان مگر طرف خلیفه برافت و در مدت دو ماه در موضع  
 با ستم قدرت و سنگ بود با آبادانی رسید و از آنجا راه خراسان بسام و بعد از آنکه  
 غیبت سلام در آن سفر خطر و کوه سال چهار ماه بود فوس شهرت و شمال با و روم و  
 از شهری اقامت نوس است و صاحب که است و بیان آوردن و گریختن آنجا و تقاضای  
 و سطور است از آنجا که بود و در تقصیر عدو ایشان اختلاف است و از شهر تا غار ایشان  
 که است و در آنجا است و آنجا که در آن ساید و بر آنجا است که دعا در آن است  
 و در آنجا که از آن نوری عظیم ظاهر شود چنانکه در شهر میگویند و در آنجا عباسی مرقوم است  
 و چون آنجا رسید و او عیبه که بدست آوردند و سال اصحاب است و موضوع غار معلوم کند  
 محبت طویلی بنجر که از خواص و بود و سواد و سواد و تقیر کرد که ز قلم شجر السین که میان  
 و رویه است چند روز را در آنجا سخت بریدیم و کوه بهای غنیمت بود و قلم با بصورتی رسیدیم که  
 در آنجا بود و هر که هر کوه و غیر بر بسته نبود و خورد بود که قلم در آن از آنجا که زمانه

شدت و انبساط بلند بود و این آنگه سوراخی بود در سنگ که بکلیت بر بالای کوه  
 رفیق آنجا چای غلیظ می کشاوه مانند عاری و چای بسیار و در وقت و کشتاری آنجا و تپه  
 صد گز بود و در چاه نظر کردیم زیر پانی سینمو و از کوه نزدیک آنجا شدیم آن سوراخی بود  
 درون رفیق تقدیر استیلا قدم دور آنجا جایها در سنگ گنده و ستونهای از سنگ شمشیر  
 از آن جا بمقتدر پنج گز بود که بزبان آنجا می بایست رفت چون خواستیم که برویم گه بان نفر  
 شدند که ایشان را بنید بوی آبی تا بسین آنها اتقات کردیم شمع گرفته درون شدیم  
 شخص او دیدیم تفتویکی از ایشان کوه آمد و بود بر ایشان جامه بود از جنس گلستان  
 بوسید آن ایشان بر جای بود خشک شده دست بعینه آنها نهاده ایم اثر روی و  
 آن باقی بود چون بر کشیدیم بنیاید از آنجا بر آمده متوجه آنجا شدیم باطل بود  
 بعضی باطل نیز گویند مردش بیکدیگر منفق و مهران باشند چون تکلم می نمود  
 دیگر شوند قدمی آهن شمش گرم کنند و چیزی از آنجا بیل بزنند و در چوب زور بندند  
 بانوره گرفته بالای آن دو چوب نهند و همت زده آن آهن را بر و در چند قدم  
 بیند از پس دست می زباید چوب نهند اگر او آید شده باشد بجز هر چه نگردد  
 بی گناه باشد و چاه دیگر از آنها همت زده را دست و پاست و در بندند از پست  
 گناه ندرد چاه آب و را قبول کرده و اگر فرود رفت گناه است که را قبول کرد و شخص  
 بسیار است چاهها شصت در نهایت ولایت غرب آنجا در آنجا و  
 و حضرت شکر فی آنجا شکر می پرست افغان سلمان نامند و اندک علم در آنجا  
 علم در عده تحریر کتبیت نامند بر او یک شمشیر و سار و سحر و سحر

از این کتاب بیان بجانب سیم که او عدناه فی العیون کتاب هالمس من بدو اخبار  
 ششم ایچون لدنعالی باب سیم در بیان مساحت سیما را بعد زمین که شش  
 و یوروب و آمریکا است مطابق اخبارات آنکریه فیقه  
 ابو محمد حسن شعره بعضی مخاویم سیر ساند که حکمای فرنگ تمام روی زمین را منقسم سیم  
 که شش یا یوروب و آمریکا است کرده بودند و از آمریکا که حصه چهارم است واقف نبودند  
 بعد از چون از حصه هم شش را واقف دست داد آن را در این خلاصه شش ساخته چهارم  
 قرار دادند چنانکه در حصه چهارم نوشته آید بحال با قدری از روی اخبارات آنوقت تحریر  
 این کتاب فطن حقیقت احوال طرفین که متضمن نماید کثیر است واضح شود اگر چه در بعضی  
 مواضع تکرار مطلب اتفاق افتاد لیکن چون آن معنی هم موید قوال سابق بود متحصن نبود  
 بیان حصه اول از حصه دوم را از این جهت که در این کتاب ابتدا از شرقی حصه  
 شش است که اول مردمان آنجا بودند و از آن جهت که نسبت به سایر حصه دیگر کما است طول  
 این حصه بیشتر و بیشتر و بیشتر است چنانکه در بعضی مواضع سابقا نیز در این کتاب  
 هر چه شش و بیست کرده است اگر مطابق اخبار حکمای هندو و غیره است و این خبر است  
 شش و بیست و یک سال آنجا ملک سید است و در این کتاب در این چهار و غیره بسیار است  
 و در جانب شمال این جهت و بیشتر است و در این کتاب در این چهار و غیره بسیار است  
 در جانب شرق و شمال و بیشتر است و در این کتاب در این چهار و غیره بسیار است  
 در جانب شمال و شرق چهار جا است و در این کتاب در این چهار و غیره بسیار است  
 ملک بر این است و در این کتاب در این چهار و غیره بسیار است و در این کتاب در این چهار و غیره بسیار است

فارس است و جانب غرب فارس سرزمین عرب و در جنوب و شرق هند غیر ازین چهار اند که  
 جنوباً و در جنوب و دنیا پامعروفند در سر حد شرقی آن آسام و ملک بره است و جانب جنوب  
 بحر اعظم هندوستان و جانب شمال و غرب بیامی هند و جانب شمال آن هر کوهی که هست  
 از کوه بهالا ابتدا برآمده باشد شاخه های درخت تا گلر و گاجار رسیده و در جنوب تا بلکن  
 رفته طول هندوستان جایگزین زیاد و درازی و در بعضی از کوه تا کوه میانی تیر کوه پرا  
 و در هفتاد و چهار کوه است و پهنای آن جایگزین بسیار پهن است یعنی از زمین شش و پست  
 اگر همین بندر یک هزار و شصت و سه کوه است و کوه گلان در هندوستان به نام گلان  
 جبال گنگا سرس شروع شده تا شمال بنهر میرسد تا کوه ننگان میرود و چهار کوه  
 میرسد و در شرق همین کوه ملک بنگاله را از آسام و چین جدا میکند چنانچه این کوه بر همه  
 کوهها بلند است و بیشتر در زمین امیر کاکوه اندس را در مگهان می برند که بلندترین کوه  
 است لیکن آن چهارده هزار و دره و سستی بلند است و این کوه از دریای شوشتره  
 هزار و شصت و سه و سستی بلند است دوم متصل بنارس کوه بندر بهاجل سیم  
 کوه لاج محل ابتدای آن از دریای شور در طبع محل قرب رود گنگا رسیده باز جنوب  
 کوه نیل نامزد شده چهارم در جنوب هندوستان کوه ملی گلان صندل و چنبرای  
 بویا پیدای شود و اسوای اینها دیگر کوه پاره های خورد اند و در و نامی هندوستان  
 خورد و گلان بسیارند از رودهای گلان اول گنگا است که از کوه پامعروف می آید در  
 سانش گنگا و گنگا که هر دو هونا و همانند او غیره طبع می شوند و در هندوستان  
 کوه و سستی کوه گذر کرده از جانب جنوب ملک بدریای شوشتره رود و در

که از کوه کلان برآمده باره و استلج و بیاسا و روی و چند با گاه است و جنباب و غیره بکمر کرده  
سیلان کرده بر بحر هندستان منتهی می شود و سیم دریا می برتا از کوه برها برآمده در زمین  
و آسام گرییده و در کوهستان شمال و شرق با بنگاله آمده جانب هندستان نزدیک  
چا شام در پدیا آمده بخلج بنگاله داخل شده غیر ازین بودا مثل جتنا و نریدا و کوه و  
وری و کرشاد و جبل قزقر با ندر و تقر شمار مردم هندوستان کسی نکرده لیکن بقای  
علوم می شود که ده کرو خواستند بود اصل زبان هند سگرت و زبانهای دیگر از  
سخرج و باقسام علوم و انوار عفتون کتب الفقه مملو اکثر علوم از ان قبیل اند که به  
وقوف و مهارت بران آفتاب بر بروج مطالب علیادست می دهد و لیکن بسیار است  
قبلیین قریب بیست سال گذشته که مسلمانان در اینجا آمده اند که زبان فارسی و  
و اعلم علم عربی مروج شده الفناظر فارسی و عربی به صرف فصحا و آن آمیخته قدری  
پیدا کرده در هندوستان تخمینا میان کشمیری و پهاشی خیل زبان باشد و هندستان  
که فوج استین مر و اندول مسلمانان در مهندو سیم نصاری مذکور است که نام  
برواج یافته و خلاصه کشین و این آیه که از آری جمیع اقسام حیوانات در کتاب یافت  
شاده و ترکیه و تصفیه نفس و شیخ و انقیاد و روحانیات علمی و غلط و استلاد و اعانت  
از انهار و انوار صفات و خیرت مقرب و تعیین ایام و ساعات و اظطر و تعاول در امور  
و تکلیف و اختیار کلمات و مشروبات و صورت مخاش سجد و اطوار استماع افسانها  
سلف و تعقل و مغر و حقی بشو این خود است و بعد از آن که در پنجاب می بود  
طرح نماید گویند که در موی چند بران فروده روح دادا محال است که سواد

ماده ای که در  
تفصیل  
در این  
موضوع

اعظم هندستان رود و حوضه مشرق و شمالی و جنوبی و جانب هند جنوبی هندستان متصل  
 اجرات بحر است و رود و در جانب غرب شمالی هندستان رود و در جانب شرقی هندستان  
 قطا کوه جالا و جانب حد شرقی آن ملک برها و جانب و در رود و دریا می نشیند و نام هندستان  
 نه صورت جانب غربی یک ننگ جانب شمال بود و ننگ یکی ننگ مشرق است که آن را در طرف  
 نیز گویند و جانب غربی مشرقا لکن است جانب جنوبی و غربی آن رود و ننگ جانب شمال آن  
 نیال است در رود و در کلان که نام آن رود چالا برآمده و قریب به پنج پیر رود و ننگ می رسد  
 و رودی دیگر گوسنی نام دارد متصل کنه برآمده جانب شرق کاشی پادشاهی گوپال بود و در  
 شرق گشته طرف غربی آن بالنس برلی است که تبصره اقصای آن بوده و در جانب و در ننگ  
 بسیار است و جانب غربی آن عظیم آباد است که تحت در آنجا و ننگ در رود و در  
 زمین که نام آن از عاب مشهور است در آن سواد شخصی مسخری بوده او را شده بود و چنان  
 غربی کاشی پادشاهی که در آنجا علم شده است و در جانب جنوبی و غربی در کاشی  
 پیل کشید است و در آنجا پادشاهی جامی معین است جانب شمالی و شرقی پیل که مشهور  
 است پیر رود پادشاهی بعد تصرف مسلمان شهر گره یعنی کبر آباد در آن نزدیک و در سلطنت  
 شده و در آنجا گشته شمال رود و ننگ و در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا  
 قنوج و قنوج آباد و علی گره و برنج نام ملکی است که زبان روز مره و نجات برنج گویند و  
 طرف شمالی ملکی که نامش که چار حدش کوه به الامحصره کرده است در آنجا در  
 پنجاب است و در شهرهای کلان آن لاهور و امر است و جانب جنوبی ملک پنجاب است  
 جوت است و کلان امصار آنجی نگر و کانپور و لود و پیور و جانب غربی در جنوب آن در زمین پیر



میان ریگستان و چوستان واقع است و دیگر مصار نیز دارد و در جانب حد شرفی و جنوبی آن ملک  
 مرشبه و سهند است که در جنوب غربی آن ملک تا گجرات است و شمالی و شرقی آن تار و دیار گجرات  
 و از آن طرف آن گوالیار و شهر شکر و آن آنرا گره نخت کرده دور است و جانب شرف رود و با  
 ن سو و ملک سهند بسبب حاصل بودن ریگستان از راه چوستان علیحد شده است سو و ملک  
 سهند و از آن سهند و نخت کرده و در نهایت یک ضلع و است که در حیدرآباد و در سهند یکی در ضلع  
 جنوبی سهند استمان در نصف نظام علیخان دوم در ضلع غربی بر لب دریای سهند است  
 حاکم قندهار فقط و اینضا بداند که حد شرقی نیبال سواد بوئن است و جانب شمالی و غربی آن  
 شهر کپوت و از آنجا گذشته در طرف آن سام پید و غنی و منی پور در نصف ملک  
 پیر است و در آن حدود اکثر مردم ایوبی علم اند و بعضی عتران می باشند و جانب  
 جنوبی و غربی ملک بنگاله جلگه است که اکثر مردم هندو بان معتقد میروند پس در  
 سهند و القدر مردم سبب بهم نرسیدن آذوقه و خوردن آب شور و بارها بنا به سخت  
 پیر نکه توده توده استخوان از لاشهای مردگان با فاده است و این خرابی تغذیه  
 و بر لب دریای شور سندر است و از آنجا گذشته بندر منی است و از آنجا گذشته ملک پیر  
 پور و سکار خاندریس و ناک پور و حیدرآباد و سنگ پین و سرب پور است جانب جنوب  
 سندر و ننگ است و از آنجا گذشته مهنوا و جبری کلان که مکان فراسیسا و دیگر شهر گوا  
 سهند چند سال در تحت عالم فصلای پیکس آمده و در تصرف آنها است و جانب  
 جنوبی سندر جزیره سندر است که اکثر مردم سندر نیز گویند طول آن دو صد و هشتاد و هشت  
 مایل است و در آن جزیره در سندر که مردم سندر نسبت بدیدر ملکها در آنجا موارید خوب گران

به است می آید در زمین سرد بسیار گانام خیزه هست در آنجا غنای پست است مانند بنو و کلب  
 پوشیده و بیرونش آنها سکونت دارند و جانب غربی سنگلاخ بسیار است که نسبت به ساکنان آن  
 مسلمان اند از آنجا خمر مبره می آید و جانب شمال آنجا بزرگ است و از طرف شمالی و جنوبی  
 هندستان تبت است و از آنجا گذشته ملک تانار است که بسیار گلان مملکتی است البته قسم  
 منقسم میشود بکفهم حکم علیوه و در یک قسم در تصرف پادشاه چین حصه نیز حکم  
 متفرقه دارد از جانب غرب با یوروب اتصال دارد در میان دریای شور است که  
 سبت است به از تیره و دور تا اگر مردم مسلمان اند بسیار با آنها و این مردم در آنجا  
 از سگان را به ما و گردون میرانند و جانب شمالی و شرقی چین است طول آنست  
 پانصد و هفتاد گز و عرض چهار صد و چهل و دو گز و جانب شرقی و جنوبی  
 شور است و جانب شمال چین چهار صد گز و در یاری محکم بطریق قلعه بر آنجا  
 از جانب غرب آن تبت است به قیاس معلوم میشود که نسبت به مردم زمین و چین  
 مردمان واقع است هر چند سواد چین نسبت به هندستان کمتر است لیکن کثرت مردم  
 و وفور آبادی از هند گلان تر شده تخمیناً در هر روز و هر مردم خواهند بود از چهار هزار  
 سال بلکه زیاده سلطنت آنجا برقرار است و بهایزرگان و سلف خود را میپرستند و از  
 بنو و خیر نمایند در زبان آنها عرب و حکمت گفته است و یکی مردم را بشهر خود آمدن  
 نمی دهند تا آنکه آنها ندانند که نور است اکثر از چهار طرف شکست خورده اند  
 چندین بار پادشاهان بعضی از آنها را بجزو کرده اند و در آنجا حکمت دوست نیستند  
 و تبتی مردم که در چین بود و در هندستان از مردم آنجا بدست می آید